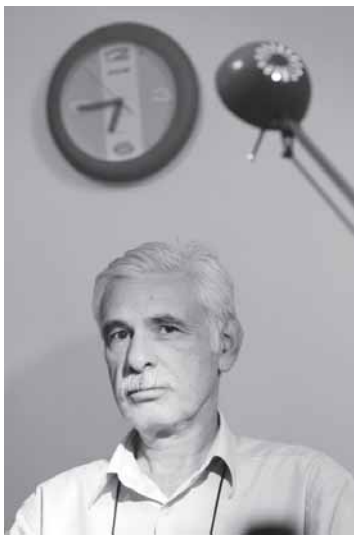


چشم در چشم منتقد



عکس کپاش لاجورد

که من می‌دانم و خواننده‌ام وجود داشته و دارد. روزی نیست که من نامی از دریدا نشنوم. در حالی که نه من دریدا را خوانده‌ام و نه همان گوینده. یاد می‌آید پیش از انقلاب هم این وضعیت وجود داشت و شاید معضل تفکر ما هم همین بوده باشد. امروز ما بسیاری از افراد را می‌شناسیم که به متفکر و فیلسوف معروفند اما هیچ نشانه‌ای از فلسفه یا تفکر در آنها نمی‌توانیم ببینیم و در مقابل می‌توانم از سینماگرانی اسم ببرم که سینمایی اینها عین تفکر در مسائل انسانی است. من برخلاف بسیاری به مسائل انتزاعی نمی‌اندیشم. اصلاً فلسفه چیست؟ وظیفه فلسفه کدام است؟ من به تقسیم‌بندی‌هایی که مرسوم شده قائل نیستم. از این حیث در نظر

من هرکسی که در مسائل انسانی اندیشه کند، متفکر به شمار می‌آید اما در مورد مساله‌ای که شما اشاره کردید باید بگویم اساساً تفکر زمان نمی‌شناسد و از این حیث می‌توان مدعی

بود که این آدم یکی از موسیقیدان‌های هلندی است و در فلان سال در بهمان شهر هلند متولد شده و هكذا... نمی‌دانم وقتی در مورد موضوعی آگاه نیستم چرا باید در آن مورد چیزی بنویسم. این موضوع خیالی بودن و اندن بودن مایر بارها توسط آهنگساز فیلم‌های کیشلوفسکی و خود او گفته شده و می‌بینم که فلان روزنامه می‌آید و درباره‌یک موجود خیالی رساله و مقاله‌یی عریض و طویل می‌نویسد. یا این کتاب را رمان معرفی می‌کند. درحالی که کتاب پیکره ماروسی رمان نیست و پیکره ماروسی هم مقاله، هم شعر، هم داستان کوتاه، هم سفرنامه... را دربرمی‌گیرد.

شما به سوال اول من در مورد مدگرایی در تفکر پاسخ کاملی ندادید. ببینید آنچه شما از آن به عنوان مدگرایی یاد می‌کنید یک وضعیت مختص امروز و دیروز ما نیست. این معضل تاجایی

ادامه از صفحه اول -
می‌توانید مصداقی حرف بزنید؟

موارد بسیاری هست که تخریب مترجم یا مولف از پیش از موعد انتشار آغاز می‌شود و برعکس مواردی که پیش از انتشار برایشان مدیحه‌سرایی می‌شود، اثری وجود دارد از گئورگ ویلهلم فریدریش هگل با عنوان «فئومولوژی روح» با ترجمه خانم زیبا جبلی. من این خانم را نمی‌شناسم و حتی ترجمه او را نیز نخوانده‌ام. اما به خاطر ترجمه‌یی که از کتاب اصول فلسفه حق هگل انجام داده‌ام می‌دانم که ترجمه کردن کتاب هگل کار آسانی نیست و از آن مهم‌تر جرات و جربره می‌خواهد. از طرف دیگر این تخریب قبل از موعد انتشار برای من جالب است. کتاب هنوز منتشر نشده بود که در یکی از روزنامه‌ها انتقاداتی از طرف یکی دو نفر از همین تخریب‌کنندگان صورت گرفت. در حالی که نه کتابی در کار است و نه خوانشی از آن که منتقد بتواند حرفی برای گفتن داشته باشد.

اینجا بگویم من اهل گفت‌وگو هستم نه سخنرانی! و اصلاً هم به دنبال اثبات یک حرف یا عقیده خاص نیستم بلکه به دنبال روشن شدن موضوع برای خودم هستم و مناقشه و یکسوگیری را درک نمی‌کنم. از این حیث معتقدم در ایران در همه مصاحبه‌های صورت گرفته در روزنامه‌ها همه حرف‌های مصاحبه‌شونده با هماهنگی او درج یا حذف شده است.

بگذارید در اینجا مثال دیگری از این نوع ناآگاهی‌ها بیاورم. مثلاً شخصیتی که توسط کیشلوفسکی، نویسنده فیلم‌نامه هایش و آهنگساز فیلم‌هایش آفریده شده و موجودیتی واقعی ندارد در آن مقاله واندن بودن مایر به نوعی معرفی شده

سردرگمی در بازه‌یی به پهنای مدرنیسم تا پست مدرنیسم

سهند ستاری

مقوله پست مدرنیسم را نمی‌توان تنها و پایان بخش مدرنیسم پنداشت، بلکه جریانی است که از نقد مدرنیته قد برافراشت و تداومی بر جریان مدرنیسم شد. این جریان از جنبش درون فکری مدرن اواخر دهه ۱۹۶۰ از پس گفتمان‌ها و جریانات فکری مشهود پدید آمد. لذا ساده‌ترین مجرا برای آغاز اندیشه بر پست مدرنیته، اندیشیدن در باب مدرنیته است. با بررسی آرا و ویژگی‌های فضای معرفتی مدرنیسم و پست مدرنیسم، درک این جزء از اندیشه بنیادین، در حجم معرفت‌شناختی موثر است.

دوران پیش از پست مدرن، دوره مدرن و انسان‌گرایی و اندیشه روشنگری بود. هابرماس می‌گوید: «ما از تاریخ عبارت باستانیان و مدرن را به یاد داریم.» برخی از مولفان معاصر، فهم و استنباط از مدرنیته را تنها به دوران رنسانس نسبت داده‌اند، ولی به لحاظ تاریخی مبدایی نمی‌توان تصور بود. اما شاید صحنه پیدایش مدرنیسم و پست مدرنیسم از تقابل بین فضای باستان و مدرن در قرن هجدهم و در عصر روشنگری کلید خورد. ارمغان این محیط از فصول حیات آدمی، با عوامل اقتصادی و جامعه‌صنعتی به بار نشست که صورت سیاسی آن دولت‌های ملی را آیین‌بندی کرد.

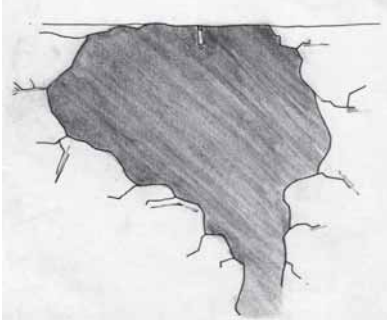
آنتونی گیدنز بر این عقیده استوار بود که شیوه زندگی که با مدرنیته به جریانات حیاتی بشر تزریق شد، در شرایطی ناگهانی مابین زندگی ما و تمام انواع نظم اجتماعی سنتی فاصله انداخت. لذا از علل نشر نقادی بر مدرنیته، شاید حرکت و جنبش سریع و فعلاً نه عصر مدرنیته بود که حوزه تحول و نهادهای سنتی را با گام‌های پرشتاب به سوی دگرگونی رهنمون ساخت. هدف مدرنیته در پی یکپارچگی و روان‌بخشی معنا در زندگی بود که از جایگاه اتکا به آثار هنری سرود بودن سر می‌داد؛ امری که در زندگی مدرن و صنعتی شده امروز کمتر از هر چیزی از پس هر عینکی به یاد فراموشی سپرده شده است. اما محیط فعالیت پست مدرن از تفکر پراکندگی و موقتی بودن نبود وحدت، هیچ‌گاه حسرت نمی‌خورد. از این رو فضای پست مدرن در مجموع محیطی پیچیده، وسیع و متنوع و شاید غیرقابل تعریف قلمداد شود. در شرایطی که مدرن‌ها از فضای عقل روشنگری متولد و حمایت می‌شدند، پست مدرن‌ها عقل روشنگری را جزم‌گرا و مهیا برای بارور ساختن ایدئولوژی تمامیت‌خواه و توتالیتری می‌پنداشتند. اما به حالت کلی در رابطه با مشخصات پست مدرن و ویژگی‌های آن توافق وجود ندارد.

تعابیر مختلف مفاهیم مدرن و پست مدرن موجب نقش‌بندی تعارضاتی در جوامع نوظهور یا به اصطلاح در حال پیشرفت شده است. جوامع حقیقتاً مدرن از یک سری عادات و رفتارها و هنجارهای مشترک در یک فضای آگاهی تعریف شده سود می‌برند که نقد حاصل بر این فضا صورتی منطقی نوبد خواهد داد. تقابل مدرنیته و پست مدرنیته از فضای حاکم سرمایه‌داری طی گذر از دوران‌های خاصی، اشکال فرهنگی اعصاب را نمایان ساخته است. از این رو طی تفکیکی،

نقش آفرینی سرمایه‌داری را به سه مرحله تقسیم کرده‌اند؛ دوره اول که به سرمایه‌داری از قرن هجدهم تا اواخر قرن نوزدهم مربوط است. این مرحله با پیشرفت تکنولوژی همراه بود که با اختراع موتور ماشین بخار به اوج خود رسید. زیباشناختی نیز در این دوره به رئالیسم گرایش یافت. در مرحله دوم که از اواخر قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم ادامه داشت، همزمان با جنگ جهانی دوم، سرمایه‌داری انحصارطلبانه و موتورهای الکتریکی را به ارمغان آورد و در نهایت در مرحله بعدی تأکید بر سرمایه‌داری چندملیتی رنگ بیشتری به خود گرفت. مضمون کش و قوس‌های سیاسی، درونمایه پیدایش فصلی مجزا از باستان از نسبت دوران‌ها به خلق دوران مدرن منجر شد که فرآیند این قضیه با گذر از سه مرحله تاثیرگذار، موجبات نقادی بر آرای مشهور را فراهم ساخت. فضای مدرنیته در پایه و اساس بر مضمون نظم و عقلانیت پایه‌ریزی شد که برخاسته از عصر

روشنگری قرن هجدهم بود که اوج هنر‌نمایی این دوره در انقلاب فرانسه به وضوح پیدا بود. عصر روشنگری به عنوان یک جریان اجتماعی بر مدرن تاثیر گذاشت، آغاز آن از فرانسه صورت گرفت که بعدها به جامعه آلمان نیز رسید. در واقع مدرنیسم نظم را از پس بی‌نظمی آورد. لذا بر آن شد تا با خلق نظم از پس عقلانیت به نظم بیشتری

دست یابد. به‌رغم یافتن ردپای مدرنیته در نظم و هنر و عقل‌گرایی، بزرگانی چون کالینکوس مدرنیسم را از مدرنیته سرمایه‌داری و وجه صنعت‌گرایی ناشی می‌دانستند. از این رو در کل مدرنیسم - که به تدرج و نوگرایی نیز تعبیر و ترجمه شده است - فرآیند و جریانی تاریخی است که در علوم گوناگون ریشه دوانده و با صورتی از اقتصاد و هنر از فضای سنت و باستان جدا کرده و پیوست جدید را پی‌ریزی کرده است. در نتیجه طرح و نقشه مدرنیته در قرن هجدهم توسط فیلسوفان روشنگری به قصد تکامل علوم عینی و اخلاقیات و حقوق جهانی و هنر مستقل تدوین شد تا خطوط اصلی آثار مدرن را نظم و انضباط شکل دهد. از این رو انتظار متفکران این دوره از طرح مدرنیته بر این عقیده استوار بود که هنرها و علوم باعث جلورفت و نظارت پتانسیل‌های طبیعی می‌شود و موجب درک بیشتر جهان و فهم خود و پیشرفت اخلاقی و عدالت‌خواهی در جوامع نوپیدا مدرن‌پشری خواهد شد. البته با ظهور اندیشه قرن بیستم و با حضور اغلب چپ‌گرایان سرخورده از مارکسیسم و دیگر مکاتب جهان‌محور، که به پست مدرن‌ها شهرت یافتند، تا حدودی این خوش‌بینی از بین رفت. اندیشه پست مدرن سمت و جهت‌گیری متوازی ندارد،



بل در زوایا و ابعاد متعددی در حرکت است. لکن محیط ساختار‌بندی آن، در پی تأکید بر نسبی‌گرایی و عدم ارائه ارزشی برتر و جهانشمول است. لذا پست مدرن را هرگز ارائه‌دهنده یک نظریه نظام‌مند یا فلسفه‌یی جامع نمی‌پندارند. از این رو شاخص بنیادی تفکر پست مدرن عدم مقبولیت فضای عینی و بی‌توجهی نسبت به استدلال‌های کلی و جهانی است. پس مهم‌ترین زیرساخت اصلی فلسفه پست مدرن نسبی‌گرایی شد. این نسبی‌گرایی به تمام ابعاد رسوخ کرده و در افعال بنیادین ریشه دواند، اعم از مقوله فرهنگی، اخلاقیات و... که در تقابل جدی با جزم‌گرایی، اعلام حضور می‌کرد. هرچند بعدها اتکا به نسبی‌گرایی فرهنگی مهم‌ترین ابزار مفروض کشورهای پیمان‌شکن حقوق بشر شد. طراحان پست مدرن بر این تصور بودند که می‌توانند به راحتی تاریخ را دور بزنند و ادعای کشف سبک‌های تاریخی را داشتند. آنان تفکیک را آیین‌بندی کردند تا بر تاریخ غرب غلبه کنند. آنان هیچ پیمان و عهدی در قبال ارزش‌های جهانشمول و بنیادین متصور نبودند و اعتقاد داشتند هرگونه صدور رای به جبهه جهانشمولی، بذر توتالیتر و جزم‌گرایی را داراست و فرهنگ مدرن عملاً هیچ برتری بر ارزش‌ها و فرهنگ‌های دیگر ندارد.

در جوامع مدرن آگاهی برای آگاهی است و سودمندی‌هایش از آن خود آگاهی است در صورتی که در فضای پست مدرن، آگاهی نقش کاربردی دارد. در واقع چیزهایی می‌آموزیم که بتوانیم آنها را در عرصه‌های گوناگون به کار ببندیم. به نظر کریشان کومار مدرنیته یک مفهوم متعارض است چرا که معنا و مفهوم خود را هم از موارد نفی‌کننده کسب می‌کند و هم تأییدی. لذا مدرنیته در زمان‌های مختلف معانی متفاوتی در پی داشته است و به پیرو آن نقد برخاسته از آن نیز دستخوش تغییرات قرار گرفت. در جوامع مدرن با تکیه بر علت‌ها همیشه به سوی معلول رهنمون می‌شویم که امور واقع و عینی در آن جای دارد. اما در فضای پست مدرن با علت‌هایی سر و کار داریم که بدون معلول وجود دارد. پس موقعیت‌های محلی در تقابل با تئوری جهانی ارزش برتر امری حقیقی است و نتیجتاً درست. که فضای بیان این تئوری از توانایی‌های زبانی همچون ادبیات و هنر و شعر سود برده و از اندیشه‌ی تقابلی با مدرنیته بهره می‌برد که به زبانی ساختار‌شکن روی آوردند.

هر سیستم و نظام ایدئولوژیکی یک فراارایت محسوب می‌شود. به عنوان مثال فراارایت مارکسیسم این است که

بود مدگرایی در تفکر نشانه سطحی‌گرایی است. دیگر نمی‌توان اسم تفکر روی این گذاشت. فلسفه و تفکر زمانی معنا می‌یابد که آدمی خود در مسائل مبتلابه آن اندیشه کرده باشد. از همه مهم‌تر وقتی موضوعی از فرط انتزاعی بودن، با جهان من بیگانه است بنابراین طرح آن از سوی من، موضوع خنده‌داری است و معنایی هم نمی‌تواند داشته باشد (حداقل برای من) چرا که در آن اندیشه نکرده‌ام و نمی‌توانم آن را بفهمم. من در اینجا نمی‌خواهم بگویم بد است و مهم‌تر از همه در مقام ارزیابی قرار ندارم چرا که نمی‌دانم در مورد چه مسائلی فکر کرده. برای روشن‌تر شدن مساله مثالی بزنم.

وقتی من فوتبال نمی‌بینم برایم مهم نیست نظر دیگران در مورد فلان تیم یا فلان بازیکن چیست. برایم بی‌معناست، نه درست می‌تواند باشد و نه غلط، بلکه به نظر من بی‌معناست. هیچ تفکری در زمانی که تحقق پیدا نکند موجودیت ندارد.

یعنی معتقدیم ما با این معضل مواجه هستیم و گریزی هم از آن نیست؟

ببینید در این میان تفکر را با چیز دیگری اشتباه نگیرید. متأسفانه این اشتباه مختص ما نیست. آن موضوع پایان تاریخ فوکویاما را در نظر بگیرید. فکر می‌کنم خود فوکویاما امروز نشسته و به ریش کسانی می‌خندد که او را جدی گرفته‌اند با آن توجیه‌گری امپریالیسم جهانی‌اش که مثلاً بعد از پایان جنگ سرد و افول کمونیسم جهان راهی جز پذیرش دموکراسی امریکا ندارد. یا هانتینگتون که جنگ و خونریزی را توجیه می‌کند. از این نوشته‌ها به نظر من خون و عفونت می‌چکد، نمی‌توان آنها را نمونه تفکر دانست و فلسفه نامید. ولی تفکر روزگار ما هستند.

سرمایه‌داری از درون تجزیه و در نهایت تلاشی و به دنبال آن سوسیالیسم حاکم می‌شود. پست مدرن‌ها فراارایت‌ها را به پای میز نقد کشیده و درصدد رد آنها برمی‌آید تا حمایت خود را از فراارایت‌های کوچک و محلی اعلام دارد. در واقع توصیف راهکارهای کوچک و حوادث محلی کفایت می‌کرد در حالت کلی ساختار اصلی سیاست پست مدرن‌ها به حذف فراارایت‌ها، پرداختن به اهداف محلی و تئوریزه حذف موقعیت‌های محلی محدود می‌شود. فاشیسم، مارکسیسم و لیبرالیسم به عنوان فراارایت‌هایی که درصدد ارائه طرح کلی بودند در معرض انکار پست مدرن‌ها قرار گرفتند.

در فضای حکمرانی مدرنیسم، اندیشه طرح‌ریزی شده که در پی خلق ارزش‌های برتر جهانی است، امروز را به دو جبهه جامعه و شخص واحد تقسیم می‌کند که در این جبهه‌بندی، حوزه فعالیت بر خلاقیت انسان و زبان اوست. تکاپوی بین‌انسانی که هست و انسانی که باید باشد، مضمون حضور اهداف و موقعیت‌های محلی را سر داد. زایش اندیشه حرکتی پست مدرنیسم از رد همین هنجارها و تمرکززدایی‌ها بر فضای ارزش‌های جهانی در زندگی اجتماعی و سیاسی انسان، رقصی فلسفی نمایان می‌کرد. ویژگی بارز دنیای پست مدرن که تغییرات مدام و پیوسته چشم‌اندازها را بیان می‌دارد، بدون اینکه معیاری مشترک یا اقلی همیشگی را مطرح سازد، به سلاخی تئوریک برای اندیشه‌های سرخورده بدل شد. اما فضای خوش‌بینانه تفکر پست مدرن در عقیده آنتونی گیدنز است که می‌گوید: «ما می‌توانیم فراسوی مدرنیته محدود‌های روشن و مشخص از نظم جدید و متفاوتی را مشاهده کنیم که پست مدرن نام دارد.» به هر صورت این کش و قوس‌ها از حدود قرن ۱۸ تا به

امروز که از نقد یکی بر دیگری قوت یافته است، در جوامع نوپیدا و در حال پیشرفت امروزی آثار سوء و سردرگمی بر جای گذاشت؛ سردرگمی در فضای فی‌مابین مدرنیسم و پست مدرنیسم که مشروطی از هر یک برای هیچ یک بنا نهاد. بسیاری از اندیشه‌های برخاسته از این فضا قبل از تجربه مدرنیته به نقد آن پرداخته‌اند، از این رو پست مدرن را پیش از فضای مدرن تجربه کرده‌اند. البته نقش تکنولوژی به عنوان امری فاقد ذات و هویت، رقص فریبدهی برای رهایی از سنت در افکار و اندیشه‌های هویت‌نیافته بازی کرد که موجب پیدایش بحرانی ژرف شد تا اغلب فیلسوفان درصدد عبور از آن به راهکارهای گوناگونی متوسل شوند. هجوم و حرکتی آن در قبال برنامه و سیر نظام‌مند این پروژه در این جوامع، موجبات طرح‌ریزی انبانی اندیشه‌یی شد که از امتزاج اقل‌های تئوریک هر یک، صورتی متفاوت از قضیه حاکم در نظریات ارائه دهد تا مفهوم تعبیر به خویش هر چه بیشتر زینده این فضا شود، که در واقع به نوعی بازماندگی از هر مقوله بنیادین امروزی بشر، سردرگمی را در تفکر آنها مرسوم سازد تا همچنان حکمت عقب‌ماندگی را در پی نبود ساختار واحد از پس ساختارهای چندشخصیتی، نوید چندان روشنی از مضمون تمدنی نظام‌مند در آینده ندهد.